

تفنی در ادب فارسی: بازیابی عینک از متون سده‌های نهم تا دوازدهم

فرزام حقیقی*

دانشگاه فردوسی مشهد

«ریشه‌ی من درخت- این درخت پیر
این دلیر سرکش کناره‌گیر»
به شهین کنی و پرویز سلطانی^۱

چکیده

ادبیات فارسی منبعی غنی برای تحقیق در آداب و رسوم و چگونگی زیست فارسی‌زبانان و حتی فرهنگ‌های نزدیک به آن در گذشته‌های دور است. بر آشنایان ادب فارسی پوشیده نیست که جز ارزش ذاتی‌ای که داده‌های چنین تحقیقی به همراه دارند، در موارد بسیاری داشتن درکی درست از بیت یا نوشته‌ای، بدون آگاهی دقیق از همین مسائل میسر نمی‌شود. با عنایت به همین نیاز، آثاری در این زمینه تألیف شده است که علی‌رغم کاستی‌ها، وجودشان بسیار مغتنم است؛ چرا که برای تحقیقی دقیق و جامع در چنین موضوعی، می‌بایست منابعی متناسب با گستردگی تاریخ ادبیات فارسی اساس کار قرار گیرند. نگارنده در ادامه‌ی این مسیر، به تأمل بر «عینک» بنا بر کهن‌ترین شواهدی که بدان‌ها دست یافته، یعنی آثار سده‌های نهم تا دوازدهم ه.ق می‌پردازد و سعی می‌کند تا در گام اول، ساختمان و اجزای سازنده‌ی عینک را بازسازی و ویژگی‌های آن را تبیین کند.

واژه‌های کلیدی: عینک، تاریخ فرهنگ، متون فارسی، تاریخ ادبیات.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، farzam.haghighi@yahoo.com

^۱ در مقابل مهر و ایران‌دوستی‌ای که در همه‌ی این سال‌ها به من آموخته‌اید، این چند صفحه چیزی نیست که حتی در خاطر آید. شعر در صدر، خطی است از «گیاه و سنگ نه آتش» نادرپور، از مجموعه‌ای به همین نام، که «به پرویز سلطانی» تقدیم شده است.

۱. مقدمه

اگر بخواهیم مختصری در باب عینک و استفاده از عدسی‌ها در دنیای غرب بنویسیم، این نوشته‌ی شادروان هروی گویا و کارگشاست: «استفاده از شیشه برای کمک به چشم در خواندن، به زمان‌های دور می‌رسد. بعضی مؤلفان اصل آن را از چین دانسته‌اند؛ ولی استفاده از آن به صورت امروزی نبوده؛ بلکه شیشه‌ی محدب را روی صفحه‌ی نوشته قرار می‌دادند تا آن را درشت‌تر کند [...] اینک متنی را که از دیکسیونر کیه ترجمه کرده‌ام می‌آورم [...]» «به گفته‌ی بعضی مؤلفان ساخت عینک ابتدا در ایتالیا حدود سال ۱۵۹۰ انجام شده و بعد در هلند حدود ۱۶۰۸ [...] صورت پذیرفته است. در ۱۶۰۹ گالیه چندین عینک ساخت و از ژانویه‌ی ۱۶۱۰ آن‌ها را در کارهای نجومی مورد استفاده قرار داد.» (هروی، ۱۳۶۶: ۵۸۸-۵۹۴)

همان‌طور که در ادامه می‌آید، جامی هم در شعر خود از عینک با لفظ «فرنگی شیشه» و نظایر آن یاد کرده است. محققان نیز آشنایی ایرانیان را با عینک از طریق فرنگ دانسته‌اند؛ شمیسا نوشته‌اند: «از دوره‌ی تیموری، اواخر قرن نهم، مرسوم شد و آن را از فرنگیان آموختند و لذا به آن شیشه‌ی فرنگ می‌گفتند. در اشعار دوره‌ی اواخر صفوی و دوره‌ی افشاریه زیاد است.» (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۲: ۸۹۹، ۹۳۴)^۱

نوشته‌ی هفت کشور یا صورالاقالیم از مؤلفی ناشناخته در ۱۷۴۸ ه.ق، از نخستین مواضع در فارسی است که به استفاده از شیشه، که آن را هم از فرنگ می‌آوردند، برای بهتر دیدن شیء یا نوشته‌ای اشاره شده است: «در فرنگ سنگی هست که به طلق می‌ماند و چون در پیش چشم دارند، چیزها بزرگ‌تر می‌بیند و از بهر کسی که باصره‌ی او ضعیف باشد و خط باریک خواند بسیار سازند؛ به سبب آن که اشیا و خطوط بزرگ‌تر می‌نمایند...» (هفت کشور، ۱۳۵۳: ۹۶)^۲

تا این جا هر چه گذشت ناظر به تمدن غرب بود؛ اما این سؤال پیش می‌آید که مشرق‌زمین و دانشمندانش در این میان نقشی نداشته‌اند؟ و مثلاً ابن هیثم^۳ (۳۵۴-۴۳۰) که به صراحت قرن‌ها قبل از گالیه، در فصل ششم المناظر از انواع و اقسام آینه‌های تخت، محدب و... سخن گفته است، چه نقشی در پیشرفت این دانش داشته است؟ به هر روی، تا پیدا شدن شواهدی کهن‌تر، باید پذیرفت که عینک را منسوب به فرنگ می‌دانسته‌اند.^۴

۲. پیشینه، تأییدی بر نخستین کاربردها در شعر شاعران هرات

جز اشاراتی که در بالا گذشت، استاد عابدی تنها کسی هستند که به‌طور مشخص، حداقل در سه مورد، درباره‌ی «عینک» بحث کرده‌اند؛ بار نخست در تعلیقات کلمات علیّه غرّ، بار دیگر، همزمان با انتشار این کتاب (عابدی، ۱۳۷۸ب) و بار آخر و پس از نزدیک به ده سال، در معرفی کوتاهی که در باب دفتر اشعار صوفی نوشته‌اند. از نکاتی که توجه ما را به این موضوع جلب کرد و در ادامه، به تحقیق درباره‌ی آن برانگیخت، عبارت زیر از ایشان است: «آیا از چه روز و روزگاری فارسی‌زبانان به چنین ابزاری، هر چند ابتدایی، عینک گفته‌اند؟ البته رسیدن به جواب واقعی در این باب در مرز ناممکن‌هاست...» (عابدی، ۱۳۷۸ب: ۴۳)

ایشان در معرفی دفتر اشعار صوفی، زنده در نیمه‌ی سده‌ی نهم، بدین شکل به این پرسش بازگشته‌اند: «آنچه را که ما امروز «عینک» می‌گوییم، ظاهراً نخستین بار در شعر جامی (متوفی: ۸۹۸) مطرح شده است [...] (هفت اورنگ سلمان و ابسال، آخرین منظومه‌ی جامی) ۳۱۸:

«از دو چشم من نیاید هیچ کار / از فرنگی شیشه ناکرده چهار^۵

دیوان، ۷۱ (در شکایت از ضعف و پیری):

دو چشم کرده‌ام از شیشه‌ی فرنگ چهار / هنوز بس نبود در تلاوت سورم

همان، ۸۱ (در توصیف قصر نوساخته‌ی سلطان حسین بایقرا):

این همایون‌خانه کامد خانه‌ی نقش جهان / روشنایی باد از او چشم جهان را جاودان
... در نیابد خرده‌کاری‌های نقشش عقل پیر / بی‌فرنگی چشم‌ها از شیشه‌های تابه‌دان^۶

پیدااست جامی که سال‌ها در هرات، مهم‌ترین مرکز علمی و فرهنگی خراسان قرن نهم، زیسته و به بخش اعظم قلمرو زبان فارسی آن روز هم اشراف داشته، واژه‌ی «عینک» را نمی‌شناخته است. ما پیش از این کاربرد عینک را در شعر مکتبی شیرازی (زنده در اوایل قرن دهم) اما در معنی آینک، شیشه‌ی روزن نشان داده‌ایم.^۷ اکنون بنا بر شعر صوفی هروی (متوفی پیش از ۸۷۸) می‌توان دانست که این کلمه سال‌هایی پیش از وی، در اوایل قرن نهم نیز، در حوزه‌ی زندگی صوفی^۸ تداول داشته است. [...]

شب به شیرین‌کاری‌ای گفتم به قنادان شهر / عینک من هست یاران آب‌دندان شما»
(همان، ۱۳۸۷: ۴۶)

شواهد دیگری نیز از کاربرد «عینک» در شعر شاعران حوزه‌ی هرات دیده می‌شود. در «ملحقات» شیرین و خسرو هاتفی خرجردی (۸۵۸-۹۲۷)،^۹ خواهرزاده‌ی جامی (صفا، ۱۳۶۸، ج ۴: ۴۳۸؛ اسدالله‌یف، ۱۹۷۷: ۷)، آمده:

از آن شد چشم عینک قدر دیده که از روی کسان بر بسته دیده

(هاتفی خرجردی، ۱۹۷۷: ۱۴۱)

بی‌شک با جستجوی بیشتر، شواهد بیشتری از این حوزه‌ی ادبیات فارسی و حتی از آثار نزدیکان جامی به دست خواهد آمد.^{۱۰} جز شاعران هروی، شواهد فراوانی از کاربرد «عینک» در ادبیات این دوره در دست است؛ اهلی شیرازی (۸۵۸-۹۴۲)، مولانا وحیدی (متوفی ۹۴۲)،^{۱۱} محتشم کاشانی (۹۳۵-۹۹۶)، وحشی بافقی (۹۳۹-۹۹۱)، عرفی شیرازی (۹۶۳-۹۹۹) از شاعرانی هستند که هر کدام به نوعی این واژه را در شعر خود آورده‌اند.^{۱۲}

۳. روش تحقیق

نخست به بررسی نوشته‌های فرهنگ‌های فارسی در باب «عینک» می‌پردازیم. سپس بحث را براساس متون فارسی سده‌های نهم تا دوازدهم ادامه می‌دهیم؛ شواهد پژوهش حاضر از متون سده‌ی نه اندک است، که از همه بهره جسته شده و از شواهد سده‌ی دوازدهم و پس از آن نیز به‌ندرت شاهدی آورده شده است.^{۱۳}

در همین جا باید توجه داشت که پیکره‌ی اصلی شواهد ما را که آخرین تحلیل‌ها بر آن‌ها استوار شده، شعر تشکیل می‌دهد؛ چرا که علی‌رغم تلاش ما، شواهد کمتری از عینک در متون دیگر و خاصه متون فلسفی و علمی کهن یافته شد. و آگاهی که بسیاری از این متون ادبی خاصه در دوره‌ی مورد بحث، با انواع صنایع بیانی و اشارات عقل فرسود آغشته شده‌اند و رسیدن به معنایی شفاف و یک‌وجهی که برای چنین تحقیقی لازم به‌نظر می‌رسد، در مواردی بسیار دشوار و حتی غیرممکن می‌نماید. شواهدی که در ادامه می‌آیند، گزین شده از مجموعه‌ای بزرگتر با دو معیار روشنی و ابهام کمتر و گستردگی جغرافیایی و تاریخی هستند و برخی از آن‌ها در مواردی جز جایی که آمده‌اند نیز قابل طبقه‌بندی هستند که خواننده‌ی دقیق خود بدان‌ها واقف است.

فرهنگ‌های فارسی

در بین فرهنگ‌های قدیم فارسی، چراغ هدایت و بهار عجم «عینک دورنما» و «عینک هزاربین» را با مختصر تفاوتی مدخل کرده‌اند.^{۱۴} جز این در بهار عجم «عینک‌نه» هم مدخل شده و «عینک» را هم به عنوان مدخل اصلی دارد: «عینک: چیزی بود که از بلور و شیشه سازند و پیش چشم گذارند...» (لاله‌تیک چندبهار، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۵۴۴)

از میان فرهنگ‌های معروف و در دسترس، آندراج که عینک را ضبط کرده، همان مطالب بهار عجم را تکرار کرده است (شاد، ۱۳۳۵، ج ۴: ۳۰۱۹) و سایر فرهنگ‌ها از جمله شرفنامه‌ی منیری، مدارالافاضل فیضی سرهندی، سرمه سلیمانی، جامع‌اللغات نیازی حجازی، جهانگیری، مجمع‌الفرس، فرهنگ جعفری مقیم تویسرکانی، برهان قاطع، فرهنگ رشیدی، غیث‌اللغات و فرهنگ نظام «عینک» را قید نکرده‌اند.

۴. بازیابی عینک در متون فارسی

۴.۱. عناصر سازنده، اجزا و انواع

۴.۱.۱. شیشه / آینه

با توجه به شواهد زیر، می‌توان گفت که عدسی عینک را از شیشه می‌ساخته‌اند:^{۱۵}

از عینک شیشه هیچ نگشاید، هیچ لختی ز دلی تراش و بر دیده بنه^{۱۶}

(عرفی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۹۲)

در کنار شیشه، در ابیاتی از «آینه» چنان یاد شده که گویی میان آن و شیشه‌ی عینک به ارتباطی قائل بوده‌اند؛ هر چند به نظر می‌رسد این ارتباط بیش‌تر در حوزه‌ی خیال شاعرانه بوده تا واقعیت بیرونی و در عین حال ظاهراً آینه دانستن چشم هم در شکل‌گیری این خیال بی‌تأثیر نبوده است:^{۱۷}

تا ز^{۱۸} مرآت دیده عینک را صورت این اثر عیان باشد

(وحشی، ۱۳۵۶: ۱۹۱)

اشرف مازندرانی (۱۰۳۰/۱۰۳۵-۱۱۱۶) راست:

دیده چون محتاج عینک گشت فکر خویش کن بر نفس دارند روز واپسین آینه را^{۱۹}

(اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۱۹۷)

اما از «یخ» هم در این میان یاد شده است و البته با قطعیت بیشتری می‌توان درباره‌ی آن سخن گفت. محتشم (محتشم کاشانی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۲۹) و همشهریش کلیم، یخ را که خاصیت عدسی شدن دارد، همانند شیشه‌ی عینک دیده‌اند. در دیوان کلیم (۱۰۰۱-۱۰۶۱) آمده است:

در عینک یخ نهان شد امسال کشمیر که چشم روزگار است
(کلیم، ۱۳۶۹: ۵۰)

۴. ۱. ۲. قاب عینک

ظاهراً «قاب» در این بیت تأثیر تبریزی (۱۰۶۰-۱۱۲۹) معادل «فریم» و همان‌طور که بعدتر خواهد آمد، «حلقه‌ی عینک»، به همان معنایی که امروزه هم رواج دارد،^{۲۰} به‌کار رفته است:

بخت قاب عینک و آینه دارد خانه‌ام غیر روشن‌دل ندارد راه در کاشانه‌ام
(تأثیر تبریزی، ۱۳۷۳: ۶۴۳)

اما قاب را از چه می‌ساخته‌اند؟ نخستین چیزی که به ذهن می‌رسد، چرم، استخوان، نقره، مفرغ و... است^{۲۱} که در شواهد به دست آمده چنین اشاره‌ای دیده نشد؛ اما برخی از این شواهد، در کمال شگفتی، استفاده از گل و سنگ را حداقل در بخشی از عینک به ذهن متبادر می‌کردند. در دیوان تأثیر تبریزی آمده:

عینک ز سنگ کعبه و بتخانه گر کند تأثیر را ز زلف دوتا در نظر یکی است
(همان، ۱۳۷۳: ۳۸۵)

این بیت بیدل (۱۰۶۹-۱۱۳۳) نیز درخور توجه است:

با اهل شرم دیده درایی سیه‌دلی است افسوس سنگ سرمه که عینک نمی‌شود^{۲۲}
(بیدل، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۳۹)

شواهدی هم دیده می‌شوند که در آن‌ها غرابت تصاویر و اغراق آن‌چنان شاعرانه است که نمی‌توانند مورد استناد قرار گیرند؛ همانند این بیت در دیوان نجیب کاشانی (۱۰۶۳-۱۱۲۳):

سخت‌روی بیس که دید از سست‌عهدان دیده‌ام

عینک سنگی است گویی چشم من در چشم من
(نجیب کاشانی، ۱۳۸۲: ۴۴۷)

و یا این بیت از شاعری به نام میرزا همت:^{۲۳}

تفنی در ادب فارسی: بازیابی عینک از متون سده‌های نهم تا دوازدهم. ————— ۱۰۵

بی‌بصیرت را کند صاحب بصیرت فیض عشق خواهش دیدار عینک کرد سنگ خاره را^{۲۴}
(نصرآبادی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۵۳)

سویه‌ی اغراق‌گونه‌ی این شواهد را بیشتر می‌توان در اشعار مدحی جست. همانند
این بیت صائب (۱۰۸۱-۱۰۰۰) در مدح حضرت رضا:

جام جهان‌نماست گل جام روضه‌اش زین عینک است روشنی چشم آفتاب^{۲۵}
(صائب، ۱۳۷۴، ج ۶: ۳۵۵۰)

آیا این بیت کلیم کاشانی هم حاصل تصویری شاعرانه است یا پیوندی با واقعیت دارد؟
نهالی کز زلالش پرورش دید توان از چوب او عینک تراشید^{۲۶}
(کلیم، ۱۳۶۹: ۱۹۵)

۴. ۱. ۳. حلقه‌ی عینک

هر چند پیشتر «قاب» را معادلی برای فریم دانستیم، اما باید گفت «حلقه‌ی عینک» به
احتساب ما پربسامدترین جزء از اجزای عینک و در عین حال معادلی برای همان مفهوم
در شواهد ماست. شاید در نگاه نخست و از این بیت اشرف مازندرانی چنین به نظر
برسد که منظور از آن، بخشی از عینک است که پشت گوش قرار گرفته و باعث ثابت
شدن عینک بر بینی می‌شود:^{۲۷}

در نظر بازی کنون محتاج عینک گشته‌ام عشق‌بازی کرد آخر حلقه‌ای در گوش چشم
(اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۲۹۲، ۳۱۶)

اما با دقت بیشتر در همین بیت و ابیات دیگر مشخص می‌شود که منظور از
«حلقه‌ی عینک»، همان بخشی است که شیشه را در بر می‌گیرد. در ترکیب‌بند نجیب
کاشانی «در مدح حضرت رضا» آمده:

دیده‌ها را عینکی شد حلقه‌های این ضریح تا نظرها پاک از آرایش فتد بر این مکان
(نجیب کاشانی، ۱۳۸۲: ۶۳۷)

از بیت خواجه حسین ثنایی (متوفی ۹۹۵) می‌توان فرض کرد که شیشه‌ی عینک و
بالطبع حلقه‌ی آن را همانند آویزه‌های دف یا همان جلاجل، دایره‌ای شکل
می‌ساخته‌اند:^{۲۸}

مغنی دف پر جلاجل کجاست که هر یک از آن عینک چشم ماست
(عبدالنبی فخرالزمانی، ۱۳۴۰: ۲۰۹)

ظاهراً اشاره به «پشت خم» هم در این بیت به همین موضوع اشاره دارد:

همچو عینک سرنگردد راست از پشت خمم همچنان حرص نظربازی فزاید هر دم
(کلیم، ۱۳۶۹: ۵۰۵)

۴.۱.۴. دو شیشه یا تک شیشه، قاب ثابت یا متحرک

آیا عینک همانند عینک‌های معمول روزگار ما دو شیشه داشته یا تک‌شیشه بوده است؟ تقریباً می‌توانیم گفت شاهدهی نیافتیم که به صراحت بر یگانه بودن شیشه‌ی عینک دلالت کند؛ اما شاهدهی یافتیم که تصویر مرکزی‌شان با محوریت عینک دوشیشه اندیشیده شده است. در دیوان شوکت بخاری (متوفی ۱۱۰۷) آمده:

تماشای کهن‌سال از جوان سنجیده‌تر باشد ترازوی نگه‌سنجی است عینک چشم پیران^{۲۹} را
(شوکت بخاری، ۱۳۸۲: ۸۱)

بیا که بر سر راهت نگاهم از عینک به کف گرفته ترازوی انتظارکشی
(اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۳۰۶)

و بیتی از وحشی بافقی که دو شیشه داشتن عینک را تأیید می‌کند و به ذهن می‌رساند که برخی از عینک‌ها قابی سخت نداشته و دو شیشه‌ی آن همان‌طور که در گذشته هم بوده و هنوز هم به تفنن ساخته می‌شود، در زمانی که از آن استفاده نمی‌شده، بر روی هم قرار می‌گرفته‌اند.

راست چون عینک نگشاده نماید به محاق کس نداند که کدام است مه و مهر کدام^{۳۰}
(وحشی، ۱۳۵۶: ۲۴۵)

۴.۱.۵. عینک نزدیک‌بین و عینک دوربین

عینک نزدیک‌بین: از دقت در شواهد در دسترس می‌توان نتیجه گرفت که معمولاً هر جا به دیدن با عینک به‌طور مطلق و بدون صفتی اشاره شده، مقصود «عینک نزدیک‌بین» بوده است. در دیوان قدسی مشهدی (۹۹۰-۱۰۵۶) آمده است:

کنم مطالعه خطّ تو را ز حلقه‌ی زلف بود برای چنان خط، چه عینکم به از این؟
(قدسی مشهدی، ۱۳۷۵: ۱۵۱)

عینک دوربین: معمولاً هر جا «عینک دوربین» را در نظر داشته‌اند چنین صفتی همراه آن قید می‌کرده‌اند. «دوربین» که بسامد واژگانی آن بیشتر است. در هزلیات فوقی (متوفی حدود ۱۰۵۰) آمده است:

عینکی از خایه‌ی طبعم به چشم فکر نه ای که نبود دیده‌ی فکر خیالت دوربین^{۳۱}
(فوق‌الدین احمد یزدی، ۱۳۴۲: ۹۸)

تفنی در ادب فارسی: بازیابی عینک از متون سده‌های نهم تا دوازدهم. ————— ۱۰۷

و «دورنما» که در جهان‌آرای عباسی و در مدح شاه عباس دوم به‌کار رفته است: «عینک دورنمای ضمیرش آیندگان اقلیم هستی را پیش از وصول به شهر امکان در راه دیده» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲، ۷) این دو واژه در شعر صائب هم آمده است (صائب، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۳۴؛ ۱۳۶۵، ج ۲: ۷۵۸) و ظاهراً این تفاوت واژگان، تنها تفاوت لفظی بوده است و مصداق متفاوتی نداشته‌اند.^{۳۲}

۴. ۱. ۶. عینک رنگی

از شواهدی، همانند این بیت نجیب کاشانی که در اختیار داشتیم، نمی‌توان نتیجه گرفت که شیشه‌های رنگی هم وجود داشته‌اند. این بیت و نظایرش بیشتر حاصل خیالی شاعرانه می‌نمایند تا برآمده از واقعیت بیرونی:

شفق باغ چنان در نظر آید که کسی
عینک دیده کند شیشه‌ی سرخی [به] مثل
(نجیب کاشانی، ۱۳۸۲: ۵۳۷)

سفرنامه‌ی ناصرالدین‌شاه به مازندران از نخستین مواضعی است که به صراحت درباره‌ی شیشه‌ی رنگی عینک و کاربردش سخن گفته است. ناصرالدین‌شاه در وقایع چهارشنبه ۲۶ رمضان ۱۲۹۲ ه. ق در «فرینکنار» نوشته است: «چند روز است درد چشم عارض شده و از دیشب شدت کرده است. اینجاها درد چشم خیلی فراوان است [...] امروز به علت درد چشم عینک سبز گذاشته بودم.» (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۸۴: ۵۹)^{۳۳}

۴. ۱. ۷. یک عینک یا چند عینک

در میان شواهد ما ابیاتی دیده می‌شود که به ذهن استفاده‌ی همزمان از چند عینک را متبادر می‌کند. در تذکره‌ی نصرآبادی درباره‌ی سراجای حکاک آمده است: «آخر عمر پنج عینک می‌گذاشت و از دست و قلم خط می‌کند که بنیاد شهرت خوش‌نویسان را می‌کند.» (نصرآبادی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۰۶)

«پنج عینک» در این‌جا محل تأمل است. آیا مقصود از آن عینکی خاص است یا این‌که واقعاً پنج عینک را بر هم می‌گذاشته‌اند؟ یا همان‌طور که در نسخه بدل چاپ اساس ما^{۳۴} (همان) و چاپ شادروان وحید آمده، «هیچ عینک نمی‌گذاشت» (همان، ۱۳۱۷: ۱۴۴) صحیح است؟^{۳۵} در این بیت وحید قزوینی، مقصود از «دو عینک» چیست؟ آیا صرفاً با اغراقی شاعرانه مواجهیم؟

می‌جهد پیران بدان‌سان ناوک شاه از دو صید
کز دو عینک نگذرد صاف آن چنان نور نگاه
(وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۵۹۳)

۴. ۱. ۸. «غلاف» عینک

غلاف ظاهراً همان چیزی است که امروزه «قاب» و «جعبه‌ی عینک» خوانده می‌شود. در رساله‌ی صحافی، منظومه‌ای از «یکی از سادات نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم هجری شبه قاره‌ی هندوستان» (مایل هروی، ۱۳۷۲: هفتاد و پنج - هفتاد و شش) آمده:

اگر چشم دلت صاف است و روشن غلاف از بهر عینک ساز و می‌کن
غلافی ساختن بیش^{۳۶} از هیاکل چنین خواهم که باشد از حمایل
مدور یا مطول هرچه باشند دگر بادامی جفت ار چه باشند^{۳۷}
(سید یوسف حسین، ۱۳۷۲: ۴۷۸)

۴. ۱. ۹. عینک‌ساز

حال که از اجزای وابسته به عینک هم سخن به میان آمد، شایسته است که از «عینک‌ساز» هم یاد شود که سیدای نسفی (۱۰۴۵/۱۰۴۷-۱۱۱۸/۱۱۲۲) در بخشی از شهرآشوبش^{۳۸} به وصف وی و شغلش پرداخته است:

شوخ عینک‌ساز مهمان من افکار شد چون مرا در خانه تنها دید چشمش چار شد^{۳۹}
(سیدای نسفی، ۱۹۹۰: ۴۳۹)

۴. ۱. ۱۰. برخی از ویژگی‌های عینک

۴. ۱. ۱۰. ۱. خشکی عینک

با شواهد موجود نمی‌توان پاسخی قطعی به این پرسش‌ها داد: چرا عینک را خشک می‌دانسته‌اند؟ آیا شیشه را هم به‌طور عام خشک می‌دانستند، یا این تصویر، خیالی سراسر شاعرانه است؟ مثلاً شیشه‌ی عینک را چشمی فرض کرده‌اند که توانایی گریستن ندارد! یا اشاره به چیزی خاص داشته و از اعتقادات و باورهای توده نشأت گرفته است؟

چشمه‌ی سنگ است پر آب زلال چشم تو خشک آمده عینک‌مثال
(قدسی مشهدی، ۱۳۷۵: ۸۳۰)

در وداعش دیده طوفان‌خیز می‌بایست، حیف کز تف دل دیده‌ام چون چشم عینک نم نداشت
(کلیم، ۱۳۶۹: ۲۷۹)

۴. ۱. ۱۰. ۲. تاری و روشنی عینک

در شواهدی به تاریکی عینک اشاره شده است. آیا این تاریکی در اصطلاح عَرَضی و به خاطر نشستن «غبار» بر شیشه عینک بوده است؟

تفنی در ادب فارسی: بازیابی عینک از متون سده‌های نهم تا دوازدهم. _____ ۱۰۹

تا چشم تماش از نظر انداخته است بر عینک دیده‌ام نشسته است غبار

(قدسی مشهدی، ۱۳۷۵: ۷۳۳)

یا از ساختن شیشه‌ی شفاف ناتوان بوده‌اند و این «تیرگی» ذاتی بوده، یا شیشه‌ی ساخته‌شده در مقایسه با چشم کدر بوده است. در تذکره‌ی نصرآبادی این بیت به نام مولانا محمد سعید آمده است:^{۴۰}

چشم روشن را ز عینک می‌فزاید تیرگی صاف دل گمراه می‌گردد ز برهان بیشتر

(نصرآبادی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۵۹)

و یا «تار» بودن صفت عام همه‌ی عینک‌ها نبوده است و فقط برخی از آن‌ها «عینک تار» خوانده می‌شده؟

داغ تا روی برآورد، فتاد از نظرم کی تواند مدد دیده شود عینک تار؟

(قدسی مشهدی، ۱۳۷۵: ۱۱۷)

صافی عینک

در کنار این، باید به شواهدی اشاره کرد که بر «صافی» و «روشنی» عینک دلالت دارند و هرچند تعدادشان کمتر از شواهد دسته‌ی مقابل است، اما نمی‌توان نادیده‌شان انگاشت. در دیوان فصیحی هروی (۹۸۷-۱۰۴۹) آمده:

از عین لطافت در و دیوار گلستان عینک شده نظارگی دل نگران را^{۴۱}

(فصیحی هروی، ۱۳۸۳: ۲۰۸)

ظاهراً در اغراق در زلالی و روشنی آب، همان‌طور که در شواهد دیگر نظیر بیت کلیم و فخرالزمانی (رک ۲، ۱، ۴ قاب عینک) آمده است، عینک مشبه‌به مطلوبی به حساب می‌آمده است: «آبی دیدند مانند عینک روشن در نهایت سردی و خوش‌گواری...» (منوچهر خان حکیم، ۱۳۸۴: ۲۵۹)

۴. ۱۰. ۱. ۳. با عینک دیدن را هم چندان خوش نمی‌داشته‌اند

ظاهراً در مواردی این عینک‌ها، مثلاً به دلیل همان تیرگی که بیشتر ذکر شد و... تأثیر چندانی نداشته‌اند و دیدن با آن را «ناگوار» می‌دانسته‌اند. واعظ قزوینی (۱۰۲۷/۱۰۰۱-۱۰۸۹/۱۰۹۰) گفته است:

دیدن به دستیاری عینک ندیدنست نور نگاه می‌کندت خانه روشنی^{۴۲}

(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۴۵۰)

۴.۱.۱.۴. عدسی عینک و کارایی آن

بنا بر شاهد ذیل، می‌توان گفت که با خاصیت و نحوه‌ی کار عدسی عینک به نسبت آشنایی داشته‌اند:^{۴۳}

همچو آن عینک که سازد جمع نور دیده را ساغر می می‌کند مهتاب را گردآوری^{۴۴}
(اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۳۰۵)

۵. عینک و عقاید عامه

بررسی و تحلیلی دقیق از آرا و عقاید عامیانه‌ی شکل‌گرفته درباره‌ی اشیایی که در زندگی روزمره استفاده می‌شوند، حتی در زمان حاضر هم دشوار است. این دشواری زمانی که به بازیابی آن‌ها از ادبیات سده‌های گذشته‌ی فارسی راجع باشد، دشوارتر و حتی در مواردی همانند «عینک» که شواهد در دسترس به نسبت اندک است، سخت‌تر و حتی غیرممکن به نظر می‌رسد. در میان شواهدی که ما در دست داشتیم، عبارت ذیل از *مرآت‌البله‌ها* تنها نمونه‌ای است که به صراحت در این باره سخن گفته است: «جیمبو: بر وزن بیمبو کسی را گویند که در کوچه عینک بر چشم خود گذارد و این صفت از سفاهت ناشی شود که آن از فروع بلاهت است.» (*مرآت‌البله‌ها و عقاید‌النسا*، ۱۳۴۹: ۸۰) بررسی شواهد دیگر که بخشی از آن‌ها همانند «خشکی عینک» در بالا گذشت، نیازمند تأمل بیشتر است.^{۴۵}

۶. نتیجه‌گیری

واژه‌ی «عینک» از سده‌ی نهم در ادبیات فارسی و برای نخستین بار در شعر شاعران هرات به کار رفته است و رفته‌رفته تکرار آن بیشتر شده است. از میان اجزای مختلف آن، حلقه که شیشه را در برمی‌گرفته در ادبیات فارسی پرکاربردتر از سایر اجزا بوده است. همانند امروز عینک دوربین نیز ساخته می‌شده است. عینک را با صفاتی همانند خشکی، تاریکی و... نیز وصف کرده‌اند.

یادداشت‌ها

۱. استاد مایل هروی مرقوم کرده‌اند: «عینک از سده‌ی هشتم به بعد در جهان اسلام شناخته بوده است»؛ اما سندی ارائه نداده‌اند و شاهدی را هم که ذکر کرده‌اند از جامی است. (مایل هروی، ۱۳۷۲: ۷۰۳)
۲. توجه ما به این کتاب، حاصل نوشته‌ی شادروان نیاز کرمانی در کتاب *دولت پیر مغان* است. (نیاز کرمانی، ۱۳۷۴: ۳۳۳-۳۳۴)
۳. کتاب *المناظر* که از گذشته محل توجه بوده و *تنقیح المناظر* کمال‌الدین فارسی (صبره، ۱۹۸۳: ۳۲-۳۶) و ترجمه‌ی لاتینی آن در ۱۵۷۲م. (همان: ۴۶-۴۷) اهمیت آن را می‌رساند و ر.ک: *رساله المرایا المحرقه بالدائره و رساله المرایا المحرقه بالقطوع* (چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷: دایره‌المعارف العثمانیه) یا فصل‌های «بلور» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۷۴: ۲۹۲-۳۰۰)، «زجاج» (همان: ۳۶۱-۳۶۲) و... در *الجواهر فی الجواهر بیرونی* (۳۶۲-۴۴۰).
۴. با وجود اشاراتی که گذشت، باید به این نکته توجه داشت که فرنگ (به دلایلی که در حوصله‌ی این بحث نیست) از مظاهر شگفتی و غرابت هم به‌شمار می‌آمده است؛ نمونه‌ی داستانی آن را می‌توان در حسین کرد شیبستری، *اسکندرنامه* منوچهرخان حکیم و *امیرارسلان* دید و نمونه‌ی تاریخی‌اش را در *حقایق الاخبار حسینی خورموجی* (خلیلی، ۱۳۸۶: ۱۲۹) آیا همه‌ی اقلام و صنایعی که در مطلع *سعدین و مجمع بحرین* (روح‌بخشان، ۱۳۸۸: ۶۷-۶۹) و نظایر آن (همان: ۱۴۵-۱۴۶) پسوند «فرنگی» دارند، فی‌الواقع در فرنگ ساخته می‌شدند؟ یا ایرانیان با این تسمیه، غرابت آن‌ها را در ذهن خود توجیه می‌کردند؟ آیا این، نشانگر ذهنیتی نیست که در ناصرالدین‌شاه هم سراغ کرده‌اند: «[هر چه] بیشتر مرعوب فرنگ می‌شد، طبیعت و مردم ایران را بیشتر به دیده‌ی تحقیر می‌نگریسته است. (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۳۵) در سیاه‌ی به تعبیری «کالاهای بنجل» (همان: ۱۳۷) خریداری شده در *سفر سوم فرنگستان*، «عینک طلا» (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۶۹: ۳۰۰) و «عینک کاغذخوانی» (همان: ۳۲۰) که اصطلاحی جالب توجه است، دیده می‌شود. به هر روی برای تحقیق در این مورد خاص می‌بایست منابع شرقیان و غربیان را در شناخت و استفاده از عدسی‌ها کاوید و نتایج آن را با عنایت به انتقال دانش بین این دو تمدن، و همچنین مبادلات تجاری و... مطابقت داد. برای بحثی مختصر در باب وجود انواعی از عینک در شرق و خاصه ایران باستان و دیدن برخی از منابع، ر.ک: صحیحی اسکویی - قاسمی برومند، ۱۳۹۰: ۳۵۶-۳۶۷.
۵. چاپ مورد استفاده‌ی ایشان *هفت اورنگ* «تصحیح آقا مدرس گیلانی، کتابفروشی سعدی، [بی‌تا]» معرفی شده است. این مصرع را در چاپ میراث مکتوب هم به همین شکل ضبط

کرده‌اند. (۱۳۷۸، ج ۱: ۳۹۸) که واضح است به نقش «چهار» در این ترکیب معنایی توجه نداشته‌اند. صورت صحیح مصرع باید «از فرنگی شیشه تا گشته چهار» باشد که در چاپ روشن هم آمده است (جامی، ۱۳۷۳: ۱۴۰). تاریخ نسخه‌ی اساس چاپ اخیر ۵۸۹۰ ه.ق است و آن را به خط جامی دانسته‌اند. (همان: ۱۹۱).

۶. عابدی در پی نوشت آورده‌اند: «تابه‌دان: (= تابدان)، روزنی بر دیوان اطاق برای تابش نور آفتاب که با شیشه مسدود می‌شد، پنجره‌ی کوچک.»

۷. ما با توجه به شواهدی که در دست داشتیم، در معنای مورد اشاره‌ی استاد عابدی دچار تردید شدیم که در جایی دیگر بدان پرداخته‌ایم. ر.ک: حقیقی، ۱۳۹۲: ۵۵-۶۲.

۸. «صوفی محمد به احتمال قریب به یقین در هرات زاده شده» (افشار، ۱۳۸۶: یازده)

۹. هر چند اکثر تذکره‌ها بر این باورند که هاتفی در «خرجرد» مدفون است، اما مقصد/الاقبال، قبرش را در «پایین مرقد مولانا سعدالدین کاشغری» در هرات می‌داند. (صالح صدیقی، ۱۳۵۰: ۳۴) برای بحثی بیشتر پیرامون تولد و مرگ هاتفی (اسدالله‌یف، ۱۹۷۷: VI؛ XVI) و شروع شاعری با تأیید جامی و سرایش این منظومه «به تشویق و مصلحت» وی ر.ک: همان: XXXI.

۱۰. ز خرگه فلک آتش نهفت دود سحاب
دوا به خرگه و آتش فروز از می ناب
درون حلقه‌ی چشم اشک بسته چون عینک
ولی به چشم از آن نی فروغ کسب و نه تاب
متأسفانه منبع این دو بیت و نام سراینده‌اش را در یادداشت‌های خود نیافتیم؛ اما تا جایی که در خاطر داریم، این دو بیت با نام امیرعلیشیر نوایی (۸۴۴-۹۰۶) که در فارسی «فانی» تخلص می‌کرده، ضبط شده بود و این ابیات را، علی‌رغم نبودشان در دیوان چاپ شادروان همایونفرخ، به این دلیل نقل می‌کنیم که انتسابشان به نوایی با توجه به قرابت آن‌ها با دیگر اشعار فارسی او و کاربرد «عینک» در آن بسیار محتمل می‌نماید. چه بسا که نوایی این واژه را تحت تأثیر جامی در شعر خود استفاده کرده باشد. درباره‌ی رابطه‌ی نوایی و جامی ر.ک: به شگفته، ۱۳۸۷: ۲۷۸-۲۸۴؛ مایل هروی، ۱۳۷۷: ۷۵-۷۷.

۱۱. برای بحثی مختصر در باب زندگی و شعر «وحیدی تبریزی قمی» ر.ک: گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۱۵۹-۱۶۱ و خیام‌پور، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۸۰.

۱۲. از شعر اکثر این شاعران، در نوشته‌ی حاضر شاهد آورده شده است، شواهد دیگر را می‌توان در سه مقاله‌ی نگارنده دید. نشانی دو مقاله از آن میان، در فهرست منابع قید شده است، مقاله‌ی سوم که به صورخیال، واژگان و... اختصاص داشته است، در حقیقت بخشی از نوشته‌ی حاضر است، که به علت طولانی شدن مقاله، در آخرین لحظات حذف شد. باشد تا در فرصتی مقتضی منتشر شود.

۱۳. برای بحثی درباره‌ی عینک در دوره‌ی قاجار با رویکردی متفاوت ر.ک: صحیحی اسکویی و هاله کنگری، ۱۳۹۰: ۱۵۹۱-۱۶۲۸.

۱۴. باید توجه داشت که بحث ما در این جا تنها براساس فهرست واژه‌های تعریف‌شده در هر فرهنگ است، نه واژگانی که در تعریف واژه‌های اصلی استفاده شده و معمولاً دست‌یابی به آن‌ها نیازمند خواندن هر یک از این آثار است. برای نمونه در ذیل «چشمک» در فرهنگ جعفری (۱۰۴۰) مقیم تویسرکانی آمده است: «به وزن مردک مصغر چشم بود و به معنی عینک و اسم گیاهی و اشاره به چشم و دارویی که چشم ایرج گویند نیز آمده است.» (مقیم تویسرکانی، ۱۳۶۲: ۱۵۲) که در کمال شگفتی عینک را معادل چشمک و «مصغر چشم» دانسته است؛ نکته‌ای که در شواهد ما طرفه است.

۱۵. درباره‌ی این‌که واقعاً از شیشه استفاده می‌کرده‌اند، یا مثلاً به تعبیر صورالاقالیم از سنگی «که به طلق ماند»، چیزی دیده نشد.

۱۶. و ر.ک: تأثیر تبریزی، ۱۳۷۳: ۷۷۶؛ اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۲۸۳.

۱۷. باید توجه داشت که از سده‌های پیش این تصویر در ادبیات فارسی رواج داشته است:

شمایل تو در آینه‌ی دو چشم من است به حکم عشق نه تو غایبی نه من مهجور
(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۲۲۰)

این شاهد در کنار شواهد دیگر (اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۵۳؛ محمد غزالی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۶۴) از ادله‌ای است که می‌توانسته در تفسیر «دو آینه» در این بیت حافظ به «چشم» در برابر «عینک» اقامه شود و شارحان به آن بی‌توجه بوده‌اند:

برین دو دیده‌ی حیران من هزار افسوس که با دو آینه رویش عیان نمی‌بینم
و در نقطه‌ی مقابل، «دورو» نبودن آینه یکی از استدلالاتی است که مخالفان تعبیر «دو آینه» به عینک در این بیت حافظ ارائه کرده‌اند (هروی، ۱۳۶۶: ۵۸۸-۵۹۴)؛ حال آن‌که عینک را دورو هم دانسته‌اند:

مردم جایت به چشم خود می‌دادند چون عینک اگر کج و دورو می‌بودی
(نصرآبادی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۲۸)

برای بحث بیشتر ر.ک: حقیقی، ۱۳۹۳: ۶۳۱-۶۴۷.

۱۸. در چاپ ۱۳۳۵ ه.ش با مقدمه‌ی افشار «نه ز» آمده است. (وحشی، ۱۳۳۵: ۳۱)

۱۹. و ر.ک: سلیم تهرانی (۱۰۰۲-۱۰۵۷)، ۱۳۸۹: ۳۲۳. سیالکوتی مل وارسته در *مصطلحات الشعرا* بیت اشرف را شاهد آورده و نوشته است: «در حالت سکت و بی‌هوشی تمام که مشتبه به مرگ باشد، آینه را پیش نفس گذارند تا حال موت و حیات معلوم کنند.»

(سیالکوتی مل وارسته، ۱۳۸۰: ۷۶-۷۷ و عقیقی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۰۲) نمونه‌ی معروفش همان صحنه‌ای است که راوی بوف کور آینه را در برابر دهان زن اثری می‌گیرد.

۲۰. در فرهنگ سخن در برابر قاب عینک «فریم» و «محفظه و جعبه‌ای برای حمل و نگه‌داری عینک، جلد عینک» قید شده است. (انوری، ۱۳۸۲، ج ۶: ۵۴۳۶) واضح است که منظور از فریم، همان قابی است که شیشه در آن قرار می‌گیرد و همان‌طور که در متن مقاله به جای خود خواهد آمد، قدما به استنباط ما، بیش از این واژه، از «حلقه‌ی عینک» برای اشاره به آن استفاده می‌کرده‌اند.

۲۱. برای بحثی درباره‌ی استفاده از این مواد در ساختمان عینک‌های باستانی ر.ک: صحیحی اسکویی - قاسمی برومند، ۱۳۸۸: ۱۵۹-۱۶۵؛ همان، ۱۳۹۰: ۳۵۶-۳۶۷.

۲۲. و ر.ک: بیدل، ج ۳: ۶۰۴.

۲۳. «از ملک‌زادگان سیستان، یازدهم» (خیام‌پور، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۰۰۴).

۲۴. استاد شمیسا در کتاب مستطاب فرهنگ اشارات از این بیت استدلال کرده‌اند که: «شیشه‌ی عینک از سنگ است.» (۱۳۸۷، ج ۲: ۹۰۰) به گمان ما در مصرع دوم خاره معادل «بی‌بصیرت» و عینک معادل «صاحب بصیرت» در مصرع اول است که با اغراق و خرق عادت که از ویژگی‌های شعرای این دوره است، درآمیخته و بیان شده است.

۲۵. و ر.ک: وحید قزوینی (۱۰۱۵-۱۱۱۲) در مدح شاه عباس دوم (۱۳۸۳: ۸-۹) که البته می‌توان نظایر این شواهد را وصفی شاعرانه در ارزش و صفای معنوی و روحانی ممدوح دانست و قابل مقایسه با این دو بیت حافظ:

کحل‌الجواهری به من آر ای نسیم صبح
زان خاک نیکبخت که شد رهگذار دوست
گر دهد دستم کشم در دیده همچون توتیا
خاک راهی کان مشرف گردد از اقدام دوست
۲۶. با توجه به بیتی از فخرالزمانی، صاحب‌تذکره‌ی میخانه (۱۰۲۸)، (۱۳۴۰: ۷۶۵) احتمال این‌که منظور از «عینک» در این‌جا «شیشه‌ی عینک» باشد بیشتر است.

۲۷. از آن‌جایی که شاهدی برای دسته‌های عینک یا چیزی با همان کارکرد نیافتیم، نمی‌توان با قطعیت به این سؤال پاسخ داد.

۲۸. باید توجه داشت که در دوره‌ی قاجار و حتی در ابتدای دوره‌ی پهلوی اول هم عینک را اکثراً بدین شکل می‌ساخته‌اند؛ برای نمونه می‌توان به عینک ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹) و عینک جمال‌الدین اسدآبادی اشاره کرد (۱۲۵۴-۱۳۱۴). عینک ملاهادی به اعتمادالسلطنه هدیه داده شده بود و هم‌اینک در موزه‌ی ملک و عینک سید جمال در موزه‌ی کتابخانه‌ی مجلس نگهداری می‌شود. برای دیدن تصاویری از این دو ر.ک: صحیحی اسکویی - کنگری، ۱۳۹۰: ۱۶۱۱ و ۱۶۱۸-۱۶۱۹.

۲۹. در اصل «پران» آمده است.

۳۰. همان‌طور که از این بیت و شواهد دیگر برمی‌آید، استفاده از «اجرام سماوی» در تصویرسازی با عینک پرکاربرد بوده است و در این میان، استفاده از «مهر و ماه» از سایرین پرکاربردتر. (نصرآبادی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۶۴۵؛ اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۲۴۲) در این میان اییاتی این نکته را به ذهن متبادر می‌کنند که چه بسا پس از مدتی این تشبیه از حوزه‌ی شعر وارد زبان روزمره شده و مردم «مهر و ماه» را شیشه‌های عینک خوانده‌اند.

۳۱. و ر.ک: شوکت بخاری، ۱۳۸۲: ۸۲؛ ناظم هروی (۱۰۱۱/۱۰۱۲-۱۰۸۱)، ۱۳۷۴: ۵۸۸.

۳۲. در فرهنگ اشعار صائب «عینک دورنما» (گلچین معانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۶۶) در بهار عجم «عینک دورنما و دوربین» و «عینک هزارنما و هزاربین» مدخل شده و به «عینک کثرت‌بین» اشاره شده است (لاله‌تیک چندبهار، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۵۴۴) و مقایسه شود با (سراج‌الدین آرزو، ۱۳۷۵: ۱۱۷۵-۱۱۷۶).

۳۳. البته گزارشی از انواع دیگر عینک، خاصه عینک‌های زینتی در دست است؛ همانند عینکی که مرتضی‌قلی‌خان صولت‌السلطنه در ۱۳۲۹ق از «بازار بغداد» خریده که «از طلا ساخته شده، جنس عدسی‌های آن یاقوت بوده» است. (صحیحی اسکویی - کنگری: ۱۳۹۰: ۱۶۱۲)، برای وصفی از دربار ناصری و استفاده از عینک در بازی و طرب، ر.ک: معیرالممالک، ۱۳۹۰: ۳۳.

در المآثر و الآثار که تاریخ فرهنگی و عمرانی، چهل سال از سلطنت ناصرالدین‌شاه را تشریح کرده است، از علم «کریستالوگرافی» و «علم مثلثات کروی» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۲۸) «ورود طلسمکوب» و «میکورسکوب» (همان: ۱۴۸) تا «شیوع استعمال چتر»، «رواج صنعت ساعت‌سازی» (همان: ۱۷۱) و «رواج بستنی‌فروشی» (همان: ۱۷۶) سخن به میان آمده است، اما از عینک و عینک‌ساز نه. آیا دلیل آن رواج عینک پیش از این دوره نیست؟ محققان انتخاب و اعزام «میرزا حسن تبریزی» به اروپا برای «عینک‌سازی و عدسی‌تراشی» را حاصل آشنایی او با این حرفه از قبل دانسته‌اند. (صحیحی اسکویی - کنگری، ۱۳۹۰: ۱۶۰۵-۱۶۰۶).

۳۴. در چاپ دانشگاه یزد هم «پنج عینک» در متن و «هیچ عینک» در پانوشته آمده است. (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۲۰۹)

۳۵. شواهد دیگری هم در استفاده‌ی خطاطان از عینک در هنگام کتابت در دست است. منشی قمی (۹۵۳-۱۰۰۵) در گلستان هنر، در ذیل احوال مولانا شاه محمود (متوفی ۹۷۲) مشهور به زرین‌قلم که وی را در ۹۶۴ه.ق. در مشهد دیده است، آورده: «مولانا به عینک قطعه‌نویسی و کتابت می‌کرد.» (منشی قمی، ۱۳۵۲: ۸۹)

۳۶. در چاپ میراث مکتوب «غلافی ساختی پیش» آمده است (سید یوسف حسین، ۱۳۹۰: ۲۶).

۳۷. متأسفانه در بررسی اجمالی در آثاری که احتمال یافتن بحث یا تصویری درباره‌ی «غلاف» عینک می‌رفت، چیزی یافت نشد: صحافی سنتی گردآوری ایرج افشار (دانشگاه تهران، ۱۳۵۷)، صحافی و جلد‌های اسلامی دانکن هالدین ترجمه‌ی هوش‌آذر آذرنوش (سروش، ۱۳۶۶)، جلد‌ها و قلمدان‌های ایرانی محمدتقی احسانی (دو جلد: ۱۳۶۸ و ۱۳۸۲، امیرکبیر).
۳۸. برای بحثی پیرامون سیدای نسفی و شهرآشوبش ر.ک: گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۱۹۹-۲۰۳.
۳۹. و ر.ک: بیدل، ۱۳۷۶، ج ۳: ۵۰۱.
۴۰. مقصود شاعر از «تیرگی» که آن را در برابر «چشم روشن» آورده چیست؟ در توجیه آن یا باید «تیرگی» و شفاف نبودن را صفت شیشه‌ای دانست که با آن عینک می‌ساخته‌اند یا «تیرگی» را نتیجه‌ی اعوجاجی دانست که عدسی در چشم سالم ایجاد می‌کند. با توجه به شواهد دیگر (ر.ک: ۳، ۱۰، ۱، ۴). با عینک دیدن را هم چندان خوش نمی‌داشته‌اند) سویه‌ی نخست محتمل‌تر به نظر می‌رسد. همین بیت بدون هیچ تغییری در دیوان اشرف مازندرانی آمده است و چه بسا بنا بر نزدیکی خیالی که بین این بیت و بیت دیگری از اشرف است (اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۹۰) از همو باشد.
۴۱. و ر.ک: تأثیر تبریزی، ۱۳۷۳: ۲۶۸.
۴۲. و ر.ک: اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۱۱۲؛ قدسی مشهدی، ۱۳۷۵: ۹۲۴.
۴۳. مثلاً در همین شعر اشرف، به درستی آمده که عینک نور را جمع می‌کند؛ اما این نور، نور «دیده» نیست و نوری است که از بیرون بر عدسی واگرا یا همگرا تابانده شده است. شاید ذکر این نکته خالی از لطف نباشد که قدرت عینک ملاحادی سبزواری را «در حدود (۲) ۷۵ SPH + [دوربین]» تشخیص داده‌اند (صحیحی اسکویی - کنگری، ۱۳۹۰: ۱۶۰۹).
۴۴. در تحفه‌العالم شوشتری (۱۲۱۶-۱۲۱۹) در ادامه‌ی بحث «دوربین فلک‌فرسا» توضیحی دقیق درباره‌ی این خاصیت آمده است (شوشتری، ۱۳۶۳: ۳۰۴-۳۰۵).
۴۵. باید افزود که نکات مشابهی در شواهد ما دیده می‌شوند که محتاج بررسی بیشتر هستند؛ همانند «قضیه‌ی نمک ترکی» هدایت، که بر ساخته شدن عینک از این بلور، بنا شده است. (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۰۷-۱۳۸) آیا این، تنها بهانه‌ای بوده برای «قلم‌اندازی» تمثیلی هجوآمیز از تاریخ ما، یا نه، اشاره به نکته‌ای دارد که حتی در نیرنگستان‌اش هم ثبت نکرده است. نمونه‌های گنگ دیگری هم هستند که در نگاه نخست ممکن است به تصادفی بودن تعبیر شوند، اما شاید در تحلیلی دقیق‌تر خلاف آن ثابت و حتی یادآور رسم و آیینی از یادرفته باشند و جالب این‌که هر دو از آثاری نقل می‌شوند که در ذیل قصه‌ها قابل طبقه‌بندی هستند؛ در /بومسلم‌نامه که نسخه‌اش «در سال‌های پایانی سده‌ی دهم هجری در هند کتابت شده» (طرطوسی، ۱۳۸۰: ۱۷۳) آمده: «امیر فی‌الحال کارد کشید و آن دد را خیک‌وار از پوست بیرون کشید و پر از علف

کرد. [...] دو پاره شیشه بر هر دو چشمش نهاد.» (طرسوسی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۸۴-۵۸۵) و در *عالم‌آرای شاه طهماسب* که بنا بر نظر شادروان افشار نسخه‌اش در سده‌ی یازدهم هجری کتابت شده، آمده است: «و ایشان را به مهمانی برد و پراق از ایشان گرفت و فرمود که ایشان را گرفتند و پوست کردند و پر از گاه کردند و عینک بر چشم ایشان.» (*عالم‌آرای شاه طهماسب*، ۱۳۷۰: ۳۵) متأسفانه در تاریخ سخت‌کشی و نظایر آن چیزی دیده نشد که به غنای این بحث کمک کند.

فهرست منابع

- آذری اسفراینی، حمزه بن علی. (۱۳۸۹). *دیوان*. تحقیق و تصحیح محسن کیانی و عباس رستاخیز، تهران: کتابخانه مجلس.
- ابن هیثم. (۱۹۸۳). *کتاب المناظر*. حقیقتها و راجعها علی الترجمة اللاتینیه عبدالحمید بصره. الکویت.
- ابوریحان بیرونی. (۱۳۷۴). *الجواهر فی الجواهر*. تحقیق یوسف الهادی. تهران: علمی و فرهنگی - میراث مکتوب.
- اسدالله‌یف، سعدالله. (۱۹۷۷). «مقدمه» ر.ک: به هاتفی خرجردی.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۱۷). *گرشاسپ‌نامه*. به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: بروخیم.
- اشرف مازندرانی. (۱۳۷۳). *دیوان*. به کوشش محمدحسن سیدان، تهران: موقوفات افشار.
- اعتمادالسلطنه. (۱۳۶۳). *المآثر و الآثار*. به کوشش ایرج افشار و تعلیقات حسین محبوبی اردکانی. تهران: اساطیر.
- افشار، ایرج. (۱۳۸۶). «گزارش» ر.ک: صوفی محمد هروی.
- انوری، حسن. (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
- بیدل دهلوی. (۱۳۷۶). *کلیات*. به تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی اردکانی، تهران: الهام.
- تأثیر تبریزی. (۱۳۷۳). *دیوان*. تصحیح امین پاشا اجلالی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جامی، عبدالرحمان. (۱۳۷۸). *هفت اورنگ*. به تصحیح جابلقا دادعلیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری، ج اول، تهران: میراث مکتوب.

_____ (۱۳۸۷). هفت اورنگ. اعلاخان افصحزاد و حسین احمد تربیت، ج ۲، تهران: میراث مکتوب.

_____ (۱۳۷۳). *سلامان و ابسال*. تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: اساطیر. حقیقی، فرزاد. (۱۳۹۳). «بازخوانی دو آینه در شعر حافظ». در *دانش و آزادگی*، به درخواست و اشراف محمدجعفر یاحقی، سلمان ساکت، آرش اکبری مفاخر، تهران: سخن.

_____ (۱۳۹۲). «شیشه‌ی روزن یا عینک چشم در کلمات علیّه‌ی غرای مکتبی شیرازی». *پاژ*، سال ۲، شماره‌ی ۳-۴، صص ۵۵-۶۲. خلیلی، محسن. (۱۳۸۶). «چیستی مفهوم فرنگ در گزارش‌نامه‌های تاریخی روزگار قاجار». *پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی*، پاییز، شماره‌ی ۸، صص ۱۱۵-۱۵۰. خیامپور، عبدالرسول. (۱۳۶۸). *فرهنگ سخنوران*. تهران: طلایه. سراج‌الدین آرزو. (۱۳۷۵). *چراغ هدایت [همراه با غیث‌اللغات رامپوری]*. به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.

سلیم تهرانی. (۱۳۸۹). *دیوان*. با مقدمه و تصحیح محمد قهرمان، تهران: نگاه. سیدای نسفی. (۱۹۹۰). *کلیات آثار*. با مقدمه و تصحیح جابلقاداد علیشایف، دوشنبه: آکادمی علوم تاجیکستان.

سیدیوسف حسین. (۱۳۹۰). *رساله‌ی جلدسازی*. تصحیح علی صفری آق‌قلعه، تهران: میراث مکتوب.

_____ (۱۳۷۲). *رساله‌ی صحافی؛ در کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی*. ر.ک: به مایل هروی.

سیالکوتی مل وارسته. (۱۳۸۰). *مصطلحات‌الشعرا*. تصحیح سیروس شمیسا، تهران: فردوس.

شاد، محمد پادشاه بن غلام. (۱۳۳۵). *آندراج*. زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام. شگفته، بانو صغری. (۱۳۸۷). *شرح احوال و آثار فارسی امیرعلیشیرنویسی*. تهران: الهدی. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). *فرهنگ اشارات*. تهران: میترا.

شوشتری، عبداللطیف خان. (۱۳۶۳). *تحفه‌العالم و ذیل التحفه*. با مقدمه و تصحیح صمد موحد، تهران: طهوری.

شوکت بخاری. (۱۳۸۲). *دیوان*. با تصحیح و مقدمه‌ی سیروس شمیسا، تهران: فردوس.
صالح صدیقی، اویس. (۱۳۵۰). «هاتفی خرجردی، بحثی در احوال و آثار وی». *هلال*،
مرداد ماه، شماره‌ی ۱۱۴، صص ۳۲-۳۶، ۴۰.

صائب تبریزی. (۱۳۶۴-۱۳۷۴). *دیوان*. به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.
صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۸). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۴، تهران: فردوس.
صحیحی اسکویی، میرغفار و کنگری، هاله. (۱۳۹۰). «آشنایی با مشکلات چشم و استفاده
از عینک در دوران قاجار و ضرورت تأسیس موزه آپتیک و علوم بینایی‌شناسی
(اپتومتری) ایران». *پیام بهارستان*، سال ۴، شماره‌ی ۱۴، صص ۱۵۹۱-۱۶۲۸.

صحیحی اسکویی، میرغفار و قاسمی برومند، محمد و دیگران. (۱۳۸۸). «بررسی
ساخت عینک در هزاره‌های چهارم و سوم قبل از میلاد و مقایسه‌ی آن با
عینک‌های امروزی». *پژوهنده*، سال ۱۴، شماره‌ی ۳، صص ۱۵۹-۱۶۵.

صحیحی اسکویی، میرغفار و قاسمی برومند، محمد و دیگران. (۱۳۹۰). «بررسی
کاربرد چشمی عینک‌های ایران برای رفع مشکلات بینایی از هزاره‌ی چهارم قبل
از میلاد در موزه‌های ایران و جهان». *پژوهنده*، سال ۱۶، شماره‌ی ۷، صص ۳۵۶-۳۶۷.
صوفی محمد هروی. (۱۳۸۶). *دفتر اشعار صوفی*. به کوشش ایرج افشار، تهران: میراث
مکتوب.

طیب اصفهانی. (۱۳۸۵). *دیوان*. تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند، تهران: نگاه.
طرطوسی، ابوطاهر بن حسن. (۱۳۸۰). *ابومسلم‌نامه*. به کوشش حسین اسماعیلی، تهران:
معین، قطره، انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

ع. روح‌بخشان. (۱۳۸۸). *فرنگ و فرنگی در ایران*. تهران: کتاب روشن.
عابدی، محمود. (۱۳۷۸ الف). «تعلیقات و توضیحات». ر.ک: مکتبی شیرازی.
—————. (۱۳۸۷). «دفتر اشعار صوفی». *گزارش میراث*، سال ۳، دوره‌ی ۲،
شماره‌ی ۲۷ و ۲۸، صص ۴۳-۴۷.

—————. (۱۳۷۸ ب). «کلمات علیّه‌ی مکتبی شیرازی». *آینه‌ی میراث*. دوره‌ی ۲،
شماره‌ی ۷ و ۸، صص ۴۱-۴۵.

عالم‌آرای شاه طهماسب. (۱۳۷۰). به کوشش ایرج افشار، تهران: دنیای کتاب.
عبدالنبی فخرالزمانی. (۱۳۴۰). *تذکره‌ی میخانه*. به اهتمام احمد گلچین معانی، اقبال: تهران.

عفیفی، رحیم. (۱۳۷۶). *فرهنگنامه‌ی شعری*. تهران: سروش.
عرفی شیرازی. (۱۳۷۸). کلیات. به کوشش و تصحیح محمد ولی الحق انصاری، تهران: دانشگاه تهران.

فصیحی هروی. (۱۳۸۳). *دیوان*. به اهتمام ابراهیم قیصری، تهران: امیرکبیر.
فوق‌الدین احمد یزدی. (۱۳۴۲). *هنزلیات فوقی*. به تصحیح و مقدمه‌ی مدرس گیلانی، تهران: عطایی.

فیضی سرهندی، الله‌داد. (۱۳۳۷). *مدارالافاضل*. به اهتمام محمدباقر، لاهور: دانشگاه پنجاب.
قدسی مشهدی. (۱۳۷۵). *دیوان*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، مشهد: دانشگاه فردوسی.

قیصری، ابراهیم. (۱۳۸۰). *ابیات بحث‌انگیز حافظ*. تهران: توس.
کلیم همدانی. (۱۳۶۹). *دیوان*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، مشهد: آستان قدس رضوی.

گلچین معانی، احمد. (۱۳۸۰). *شهرآشوب در شعر فارسی*. به کوشش پرویز گلچین معانی، تهران: روایت.

_____ (۱۳۷۳). *فرهنگ اشعار صائب*. تهران: امیرکبیر.

لاله‌تیک چندبهار. (۱۳۸۰). *بهار عجم*. تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.
مایل هروی، نجیب. (۱۳۷۲). *کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.

_____ (۱۳۷۷). *جامی*. تهران: طرح نو.

محتشم کاشانی. (۱۳۸۹). *کلیات محتشم کاشانی*. مقدمه و تصحیح مصطفی فیض کاشانی، تهران: سوره‌ی مهر.

مرآت‌البلها و عقایدالنسا. (۱۳۴۹). به کوشش محمود کتیرایی. تهران: طهوری.
معیرالممالک، دوستعلی‌خان. (۱۳۹۰). *یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه*. تهران: تاریخ ایران.

مقیم تویسرکانی. (۱۳۶۲). *فرهنگ جعفری*. به تصحیح و تحشیه و تعلیق سعید حمیدیان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- مکتبی شیرازی. (۱۳۷۸). *کلمات علی‌یهی غرّاً*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران: میراث مکتوب.
- (۱۳۴۳). *لیلی و مجنون*. به اهتمام و تصحیح اسماعیل اشرف، شیراز: کتابفروشی محمدی.
- (۱۳۸۷). *لیلی و مجنون*. تصحیح حسن ذوالفقاری و پرویز ارسطو، تهران: چشمه.
- منشی قمی. (۱۳۵۲). *گلستان هنر*. به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- منوچهر خان حکیم. (۱۳۸۴). *اسکندرنامه بخش ختا*. به کوشش علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: میراث مکتوب.
- میلانی، عباس. (۱۳۸۷). «ناصرالدین‌شاه و تجدد». در *تجدد و تجدیدستیزی در ایران*. تهران: اختران.
- ناصرالدین‌شاه. (۱۳۸۴). *سفرنامه‌ی مازندران*. به تصحیح هارون و هومن، تهران: پانید.
- (۱۳۶۹). *روزنامه‌ی خاطرات ناصرالدین‌شاه در سفر سوم فرنگستان*. به کوشش محمداسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیها. تهران: رسا.
- ناظم هروی. (۱۳۷۴). *دیوان*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- نجیب کاشانی. (۱۳۸۲). *کلیات*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات اصغر دادبه و مهدی صدری، تهران: میراث مکتوب.
- نزاری قهستانی. (۱۳۷۱). *دیوان*. مقابله، تصحیح و تحشیه‌ی مظاهر مصفا، تهران: علمی.
- نصرآبادی. (۱۳۷۸). *تذکره‌الشعرا*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- (۱۳۱۷). *تذکره‌ی نصرآبادی*. تصحیح وحید دستگردی، تهران: فروغی.
- (۱۳۷۸). *تذکره‌ی نصرآبادی*. به کوشش احمد مدقق یزدی، یزد: دانشگاه یزد.
- نظیری نیشابوری. (۱۳۴۰). *دیوان*. تصحیح مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر و زوار.
- واعظ قزوینی. (۱۳۵۹). *دیوان*. به کوشش سیدحسن سادات ناصری، تهران: علمی.
- وحشی بافقی. (۱۳۵۶). *دیوان*. ویراسته‌ی حسین نخعی، تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۳۵). *دیوان کامل*. با مقدمه‌ی ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.

وحید قزوینی. (۱۳۸۳). *تاریخ جهان‌آرای عباسی*. به تصحیح سعید میرمحمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هاتفی خرجردی. (۱۹۷۷). *شیرین و خسرو*. متن انتقادی و مقدمه به سعی و اهتمام سعدالله اسدالله‌یف، مسکو: اداره‌ی انتشارات دانش.

هدایت، صادق. (۱۳۵۶). «قضیه‌ی نمک ترکی» در *علویه خانم و ولنگاری*. تهران: جاویدان.

هروی، حسینعلی. (۱۳۶۶). «نظری دیگر درباره‌ی دو آینه». *آینه*، سال ۱۳، شماره‌ی ۸-۱۰، صص ۵۸۸-۵۹۵.

هفت کشور یا صورالاقالیم. (۱۳۵۳). به تصحیح و تحشیه‌ی منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.